

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا  
سال بیست و سوم، دوره جدید، شماره ۲۰، پیاپی ۱۱۰، زمستان ۱۳۹۲

## بررسی تحلیلی مناسبات شاه اسماعیل صفوی با شروانشاهان (۹۰۶ - ۹۳۰ ه.ق)

جهانبخش ثواقب<sup>۱</sup>  
غلامرضا ذوالفقاری<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۹۱/۷/۱۵

تایخ تصویب: ۹۲/۱۰/۱۸

### چکیده

اولین کانون قدرتی که مورد حمله‌ی اسماعیل صفوی، پس از خروج از گیلان در سال ۹۰۵ ه.ق قرار گرفت، دولت شروانشاهان بود که بر ایالت مهم شروان حکومت می‌کرد. بی‌شک انتقام‌گیری از شروانشاهان به دلیل قتل جنید و حیدر (پدر و جد اسماعیل)، آزمایش توان رزمی نیروها پیش از درگیری با قدرت ترکمنی مستقر در آذربایجان و تدارک پشتوانه‌ی مالی از طریق کسب غنائم سرشار ایالت شروان، در تصمیم اسماعیل در انتخاب شروان به عنوان نقطه‌ی آغازین عملیات نظامی خویش مؤثر بوده‌اند. در این

---

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان و نویسنده‌ی مسئول. jahan\_savagheb@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه لرستان. Z.reza1357@yahoo.com

رویاریویی، شروانشاهان که قدرت خویش را از دست دادند، پس از مدتی کشمکش و ستیزه‌جویی، به برقراری مناسبات حسنه با شاه اسماعیل تن دادند. در این مقاله، مناسبات شاه اسماعیل صفوی با شروانشاهان در محدوده‌ی زمانی سال‌های ۹۰۶ تا ۹۳۰ ه.ق و عوامل مؤثر در شکل‌گیری این روابط را بررسی و تحلیل کردیم و به این نتیجه رسیدیم که انگیزه‌ی اصلی اسماعیل در پایان بخشیدن به سلسله‌ی محلی شروانشاهان، هموار کردن زمینه‌ها برای دستیابی به قدرت سیاسی در ایران بود؛ زیرا هدف نهایی او براندازی دولت ترکمنان آق‌قویونلو و برچیدن بساط ملوک‌الطوایفی از ایران و دستیابی به تاج و تخت سلطنت و تأسیس دولت بود. اسماعیل بر اساس تجارب پیشین، برای جلوگیری از هرگونه اتحاد و تبانی دولت شروانشاهی با دولت ترکمنی، در گام نخست به شروان لشکر کشید و شروانشاهان را از سر راه خود برداشت.

### واژگان کلیدی: صفویه، شروانشاهان، شروان، شاه اسماعیل اول،

فرخ‌یسار، شیخ شاه.

#### ۱. مقدمه

ولایت شروان به دلیل موقعیت ممتاز جغرافیایی و ثروت سرشار نهفته که نتیجه‌ی شکوفایی و رونق تجارت و کشاورزی بود، همواره انگیزه‌ی حمله‌ی دولت‌های همسایه را به وجود می‌آورد. حکومت شروانشاهان از جمله حکومت‌های محلی ایرانی بود که بر این منطقه حکومت می‌کرد. با تغییر رویه‌ی طریقت صفویه از حالت صوفیانه و تبلیغات مسالمت‌آمیز و ورود به عرصه‌ی سیاسی و دنیاطلبی در زمان شیخ جنید، پای شیوخ صفوی و مریدان آن‌ها به عرصه‌ی سیاسی نواحی آذربایجان و شروان کشیده شد. آذربایجان در این برهه از زمان، زیر سلطه‌ی حکومت مقتدر قراقویونلو بود و با کشته شدن جهانشاه، پادشاه

قراقویونلو در جنگ با اوزون حسن، به ترکمانان آق‌قویونلو رسید. در این میان، موقعیت مهم جغرافیایی شروان به عنوان محل ورود به منطقه‌ی چرکس‌ها، نقش حیاتی در راستای اهداف شیوخ صفوی داشت. در پی تحقق این آمال که تصرف منطقه‌ی شروان و در گام بعدی چیرگی بر آذربایجان و تشکیل حکومت بود، چندین برخورد نظامی بین صفویان و شروانشاهان که از حمایت آق‌قویونلوها برخوردار بودند، به وقوع پیوست. این درگیری‌ها باعث کشته شدن دو تن از رهبران طریقت صفویه، شیخ جنید و پسرش شیخ حیدر شد که نقطه‌ی عطفی را در مناسبات سیاسی و نظامی طرفین پدید آورد.

آق‌قویونلوها و شروانشاهان به دلیل نگرانی از قدرت‌یابی شیوخ صفوی که بر نیروی قزلباش پرشور و حرارتی متکی بودند که انگیزه‌ی غزا و جهاد در مناطق مسیحی‌نشین داشتند، علیه شیوخ صفوی متحد شدند و مناسباتی را رقم زدند که تا پس از تشکیل دولت نیز ادامه یافتند. با شروع عملیات نظامی اسماعیل، پس از ترک لاهیجان، شروان نقطه‌ی آغازین اقدامات سیاسی - نظامی و محل ارزیابی توان نیروهای جنگی وی شد. نتیجه‌ی این اقدام، سقوط دولت شروانشاهی و تن دادن به تابعیت و خراج‌گزاری در برابر دولت صفویه بود؛ به طوری که در زمان شاه تهماسب اول، ولایت شروان به یکی از ایالات ایران تبدیل شد و در تقسیمات کشوری در زمره‌ی بیگلربیگی‌های صفویه به شمار آمد. در این دوران شروانشاهیان به تلاش‌های ناموفقی دست زدند و مشکلاتی را نیز برای صفویان فراهم کردند.

هدف اصلی در این پژوهش، بررسی و تحلیل مناسبات سیاسی و نظامی شاه اسماعیل اول با شروانشاهان است. محدوده‌ی زمانی این پژوهش از لشکرکشی اسماعیل به شروان در سال ۹۰۶ تا فوت شاه اسماعیل صفوی و شیخ شاه شروانشاهی در سال ۹۳۰ ه.ق را دربرمی‌گیرد. بررسی ایالت شروان به دلیل تحولاتی که برای صفویه ایجاد کرد، در مطالعات صفویه پژوهی ضروری است.

پرسش اصلی پژوهش این است که چه عواملی در شکل‌گیری مناسبات سیاسی و نظامی شاه اسماعیل اول با شروانشاهان مؤثر بوده‌اند؟ فرضیه‌ی اصلی پژوهش این است که موقعیت ممتاز جغرافیایی شروان به عنوان محل ورود به منطقه‌ی مهم و راهبردی قفقاز،

انگیزه‌ی مذهبی غزا در مناطق مسیحی‌نشین، دستیابی به غنایم و امکانات اقتصادی، توسعه‌ی سرزمینی و هموارسازی زمینه‌های دستیابی به قدرت سیاسی در ایران از سوی صفویان و تلاش شروانشاهان برای حفظ قدرت و همکاری با آق‌قویونلوها، عوامل تأثیرگذار بر شکل‌گیری مناسبات سیاسی و نظامی شاه اسماعیل اول با شروانشاهان بوده‌اند.

در بررسی پیشینه‌ی موضوع دانستیم که با وجود پاره‌ای گزارش‌های روایی سیاسی - نظامی معمول که واقعه‌نگاران عصر صفوی در این باره ارائه کرده‌اند، این موضوع در میان پژوهش‌های جدید صفویه پژوهان در کانون توجه نبوده و تحلیلی از آن ارائه نشده است. در جنگی که ورجاوند (۱۳۷۸) درباره‌ی قفقاز گردآوری کرده است، در ارتباط با موضوع این پژوهش، مطلبی وجود ندارد. آثار رئیس‌نیا (۱۳۸۰) و باکیخانوف (۱۳۸۳) نوعی تاریخ عمومی درباره‌ی منطقه‌ی شروان، از ادوار قدیم تا استیلای روسیه‌ی تزاری، محسوب می‌شوند و موضوع این مقاله که با رویکردی پژوهشی انجام شده است، با موضوع آن‌ها که با رویکردی تألیفی نوشته شده‌اند، متفاوت است. پژوهش مینورسکی (۱۳۸۷)، تاریخ شروان و دربند در قرن چهارم هجری است و به حوادث دوره‌ی صفویه مربوط نمی‌شود. در میان مقالات صفویه‌پژوهی، سلماسی‌زاده (۱۳۷۵) نگاهی گذرا به شروان در دوره‌ی صفویه داشته و این مقوله را در حوزه‌ی مناسبات اسماعیل و شروانشاهان بررسی نکرده است. مقاله‌ی کوتاه خزائلی (۱۳۸۴) که صفویان و منطقه‌ی شروان را بر مبنای روایت صفوه‌الصفاء مطرح کرده است، به دوران اولیه‌ی شیوخ صفوی بازمی‌گردد. صالحی و قلی - زاده (۱۳۹۱) کیفیت و ماهیت روابط خارجی سه شروانشاه نخست از خاندان دربندی (سلاله‌ی دوم) را با تیموریان و ترکمنان مورد مطالعه و بررسی قرار داده‌اند و به دوره‌ی صفوی نپرداخته‌اند. به این ترتیب، انجام پژوهشی که علاوه بر روشن کردن موضوع بر اساس آگاهی‌های متون تاریخی، به بررسی و تحلیل این مناسبات دوجانبه بپردازد، ضروری است و می‌تواند به روشن شدن این مقوله یاری رساند. این پژوهش را به صورت کتابخانه‌ای و به شیوه‌ی توصیفی - تحلیلی انجام دادیم و کوشیدیم با استحکام مبانی تحلیلی و اتقان استدلال و پشتوانه‌ی استنادی بر اساس گزارش‌های منابع و مراجع تاریخی، به پرسش اصلی پاسخی درخور دهیم.

## ۲. لشکرکشی اسماعیل به شروان

اسماعیل، فرزند شیخ حیدر صفوی، پس از گذشت پنج سال اقامت در لاهیجان و تحت حمایت حاکم گیلان، کارکیا میرزا علی (۹۰۵-۸۹۹ ه.ق.)، در سیزده سالگی مخفیگاهش را ترک کرد تا راه پدر و نیای خود را ادامه دهد و میراث جدش اوزون حسن را به چنگ آورد. با اینکه کارکیا میرزا علی «به واسطه‌ی صغر سن و قلت سپاه و کثرت اعوان و انصار مخالفان» (روملو، ۱۳۸۴: ۹۳۴/۲) زمان خروج و ظهور اسماعیل را مناسب نمی‌دانست و او را به توقف بیشتر در لاهیجان تشویق می‌کرد، از نظر سیاسی در زمان بسیار مناسبی تصمیم گرفت.

در آن زمان جنگ‌های جانشینی که به هنگام فوت سلطان یعقوب در سال ۸۹۶ ه.ق. (۱۴۹۰ م) آغاز شده بود، آق‌قویونلوها را که اسماعیل در قلمرو آنان می‌زیست، فلج کرده بود. تیموریان بعد از فوت ابوسعید، در مرکز و غرب ایران قدرتی به شمار نمی‌رفتند. این زمان، عثمانی‌ها در غرب و اوزبکان در شرق در موقعیتی نبودند که بتوانند در امور این منطقه دخالت کنند. گذشته از چند حکومت محلی کم‌قدرت، ایران در منطقه‌ی غرب کویر لوت خلاء قدرت سیاسی را احساس می‌کرد (رویمر، ۱۳۸۰: ۲۷۹).

در گزارش‌های مورخان عصر صفوی، اوضاع آشفته‌ی داخلی ایران پیش از قدرت‌یابی شاه اسماعیل آشکارا توصیف شده است. در این گزارش‌ها از وجود هرج‌ومرج، قتل و غارت و طغیان، ظلم و ستم بر مردم، حاکمیت ملوک‌الطوایفی و رخت بر بستن نظم و انتظام از جامعه سخن به میان آمده است (قزوینی، ۱۳۶۳: ۳۹۱؛ منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۱۲؛ روملو، ۱۳۸۴: ۹۷۸/۲). در چنین وضعیتی، اسماعیل «در اواسط محرم سنه‌ی ۹۰۵ به عزم تسخیر ممالک ایران» و پایان بخشیدن به وضع موجود حرکت کرد (قزوینی، ۱۳۶۳: ۳۹۲؛ مستوفی، ۱۳۷۵: ۴۸). اسماعیل پس از وداع با کارکیا، با تعداد اندکی از همراهان ترکمن خود به طارم رفت و سپس برای دیدار مادر و زیارت خانقاه اجدادش رهسپار اردبیل شد (روملو، ۱۳۸۴: ۹۳۴/۲)؛ اما به دلیل مخالفت حکمران اردبیل، سلطان علی چاکرلو که از سوی دولت آق‌قویونلو منصوب شده بود، نتوانست در آنجا بماند و تحت حمایت میرزا محمد تالش که اسماعیل خود از او درخواست کرده بود، راهی ارجوان شد (روملو،

۱۳۸۴: ۲/۹۳۴-۹۳۶)؛ زیرا در این زمان نیروی کافی در اختیار نداشت و نمی‌توانست خود را درگیر خطر کند. در چنین شرایطی، هریک از مخالفان اسماعیل، شامل الوند میرزا ترکمن، سلطان علی چاکرلو و فرخ‌یسار شروانشاه، کوشیدند با فریفتن میرزا محمد تالش، اسماعیل جوان را به دست وی از بین ببرند که با سرپیچی او، اسماعیل جان سالم به در برد (روملو، ۱۳۸۴: ۹۳۶-۹۳۸؛ واله، ۱۳۷۲: ۸۳). در این میان، فرخ‌یسار شروانشاه که از خروج اسماعیل آگاه شده بود، به وحشت افتاد و تلاش کرد پیش از گسترده شدن اقدامات اسماعیل، شرّ او را از سر خود دفع کند؛ زیرا از قدرت نهفته‌ی صوفیان صفوی و کینه و حس انتقام این خاندان و مریدانش نسبت به شروانشاهان می‌ترسید. از سوی دیگر، در این برهه آق‌قویونلوها مانند دوره‌ی اوزون حسن و سلطان یعقوب قدرتمند نبودند تا بتواند از آن‌ها یاری بخواهد؛ بنابراین در اقدامی پیش‌گیرانه، با اعزام فرستاده‌ای به میرزا محمد پیشنهاد کرد که در ازای پرداخت هزار تومان پول نقد به او، اسماعیل را با همراهان دستگیر کند و نزد او بفرستد (روملو، ۱۳۸۴: ۲/۹۳۸)؛ اما میرزا محمد نپذیرفت و جایزه‌ی شروانشاه را رد کرد. تلاش شروانشاه برای کشتن اسماعیل هیچ سودی برای او نداشت و فقط دشمنی و کینه‌ی اسماعیل و مریدانش را نسبت به او افزایش داد و آن‌ها را در تصمیمشان برای تصرف شروان راسخ‌تر کرد.

با انتشار خبر حرکت اسماعیل در میان مریدان ترکمنی او، هواخواهانش در اندک زمانی خود را گروه‌گروه به او رساندند. اسماعیل از ارجوان راهی قراباغ اران شد و سرانجام همراه مریدانش در تابستان سال ۹۰۶ ه.ق (۱۵۰۰ م) به ارزنجان، در شرق آسیای صغیر رفت (خواندامیر، ۱۳۷۲: ۴۵-۴۸؛ امینی، ۱۳۸۳: ۹۰-۹۶). دستیابی به نیروی نظامی بیشتر، یکی از انگیزه‌های اسماعیل در لشکرکشی به ارزنجان بود. در مدتی که اسماعیل در ارزنجان اقامت داشت، مریدان از اطراف و اکناف به گرد وی جمع شدند. بیشتر آن‌ها از طوایف روملو، شاملو، تکه‌لو، ذوالقدر، افشار، قاجار، ورساق و قراجه‌داغ بودند. در این مکان آمار نیروی نظامی اسماعیل که از همین قبایل فراهم شده بود، به بیش از هفت هزار نفر رسید (قزوینی، ۱۳۶۳: ۳۹۲؛ روملو، ۱۳۸۴: ۲/۹۵۴). برخی گزارش‌ها نشان می‌دهند که اسماعیل، خود برخی از خلفا یا افراد مورد اعتماد را به میان مریدان ایلات و قبایل اعزام کرد تا آن‌ها

را برای پیوستن به مرشدشان فراخوانند. این کار در کوچ نیروها به سوی اسماعیل مؤثر بود (امینی، ۱۳۸۳: ۸۷-۸۹؛ خورشاه، ۱۳۷۹: ۷؛ خواندامیر، ۱۳۷۰: ۴۵).

یکی از اقدامات مهم اسماعیل در ارزنجان، تشکیل شورایی از امرا و صوفیان و به‌ویژه نخبگانی بود که از زمان فرار از چنگ آق‌قویونلوها تا دوره‌ی پنهان شدن در لاهیجان، همراه او بودند تا برای چگونگی انجام عملیات نظامی با آن‌ها مشورت و تصمیم‌گیری کنند. این افراد به اهل اختصاص یا صوفیان قدیمی و صوفیان لاهیجی معروف شدند. اسماعیل از دانش و توانایی این صوفیان صافی اعتقاد در مأموریت‌های مختلف، به‌ویژه طراحی عملیات نظامی و مأموریت‌های جنگی بهره می‌برد. در این جلسه نظریه‌های زیر مطرح شد:

۱. در ارزنجان توقف کنند تا نیروهای بیشتری از مریدان و صوفیان به اردو بپیوندند.
۲. در گرجستان جنگ کنند و به «سرکوب کفار بی‌دین» پردازند. همچنین به سوی کوری و تفلیس پیشروی کنند و سپس رهسپار گنجه شوند تا از غنایم آن، اسلحه و یراق لشکر را نیز بیشتر کنند.
۳. برای قشلاق به چخورسعد بروند.
۴. ابتدا با تراکمه که هامون و دشت را پر کرده بودند به جنگ پردازند و محیط را از آن‌ها پاک کنند.
۵. به سوی دیاربکر بروند.

۶. نظر اسماعیل که روز بعد در جمع نیروها اعلام کرد این بود که «صلاح و صواب» را در لشکر کشی به شروان می‌داند. او برای استوار کردن عزم مریدان، این نظر را به ارواح مطهره‌ی ائمه‌ی دین مربوط کرد که شبانگاه در عالم رؤیا به او الهام کرده بودند (روملو، ۱۳۸۴: ۲/ ۹۵۴-۹۵۵؛ خواندامیر، ۱۳۷۰: ۵۰-۵۱؛ امینی، ۱۳۸۳: ۱۰۷-۱۰۸).

بدین ترتیب، شروان در سال ۹۰۶ ه.ق به عنوان اولین منطقه‌ی رزمایش نیروهای اسماعیل انتخاب شد. دلایلی که در این تصمیم دخالت داشتند عبارت‌اند از:

۱. تعداد نیروهایی که در ارزنجان گرد آمده بودند برای ورود به یک جنگ تمام‌عیار، برای مثال درافتادن بدون محاسبه با آق‌قویونلوها، کافی نبود.

۲. صوفیان همراه اسماعیل، پیش از این سه رهبر خود را پی‌درپی از دست داده بودند و باید روحیه‌ی آن‌ها در نظر گرفته می‌شد. هرگونه اشتباه محاسباتی که منجر به مرگ رهبر جدید می‌شد مساوی با برچیده شدن اساس نهضت صوفیان بود.

۳. به دلیل عملیات پیشین در شروان، نیروهای صفوی آشنایی بیشتری با این ناحیه، نسبت به نقاط دیگر داشتند.

۴. نکته‌ی دیگری که در کانون توجه اسماعیل برای لشکرکشی به شروان قرار داشت، استفاده از امکانات و ثروت هنگفت موجود در منطقه بود که به صورت غارت و غنایم در اختیار او قرار می‌گرفتند. اسماعیل با توزیع آن غنایم بین نیروها، انگیزه‌ی آن‌ها را برای لشکرکشی‌های بعدی تقویت می‌کرد و پشتوانه‌ی اقتصادی خود را نیز تأمین می‌کرد.

۵. اسماعیل که هدف نهایی‌اش تصرف آذربایجان و براندازی آق‌قویونلو و تشکیل حکومت بود، برای جلوگیری از کمک احتمالی شروانشاهان به ترکمنان، ناگزیر بود که ابتدا حکومت شروان را از سر راه بردارد. سابقه‌ی اتحاد شروانشاهان و ترکمنان در مقابله با شیوخ غازی صفوی، تجربه‌ی روشنی برای اسماعیل جوان بود که او را مصمم می‌کرد این رشته‌ی ارتباط را در سر راه اهداف بعدی خود از هم بگسلد.

در اوضاع آشفته‌ی سیاسی آن روز، شروان بهترین شرایط را برای شروع حرکت بزرگ، تأثیرگذار و روحیه‌بخش صوفیان داشت؛ جایی که حاکمش فرخ‌یسار، دوازده سال پیش، پدر اسماعیل را با کمک آق‌قویونلوها مغلوب کرده و موجب قتل وی شده بود. پدر بزرگش جنید نیز پیش از او در جنگ با سلطان خلیل شروانشاه جان خود را از دست داده بود؛ با این تفاوت که این بار به دلیل آشفته‌گی اوضاع آق‌قویونلو، شروانشاه نتوانست از کمک آنان برخوردار شود. به دلایل یاد شده، اسماعیل و مریدانش از نظر روانی انگیزه‌ی لازم برای گرفتن انتقام از شروانشاه را داشتند و پس از اینکه اسماعیل پیشنهاد لشکرکشی به شروان را مطرح کرد، مریدان او، به‌ویژه اهل اختصاص که مشاوران زبده و کاردان نظامی به شمار می‌رفتند، با آن مخالفت نکردند.

مسئله‌ی انتقام‌گیری از شروانشاهان و تأمین نیاز اقتصادی (دستیابی به غنایم) در تحلیل بیشتر صفویه‌پژوهان معاصر مورد توجه قرار گرفته است. سیوری برای اینکه اسماعیل ابتدا



به امپراتوری آق‌قویونلو حمله نکرد و به جای آن با شروانشاه جنگید، دو انگیزه را مؤثر می‌داند: ۱. تمایل طبیعی او برای آزمایش لشکرش در برابر دشمنی که از قدرت کمتری برخوردار بود، پیش از قبول خطر درگیری در یک جنگ تمام‌عیار با آق‌قویونلو و ۲. انگیزه‌ی روانی برای انتقام گرفتن از حکام شروان به دلیل کشتن پدر و پدر بزرگش (سیوری، ۱۳۷۲: ۲۴). فاروق سومر در بیان علت تعیین شروان به عنوان اولین هدف اسماعیل، بر گرفتن انتقام از حاکم شروان و تأمین نیاز اقتصادی اطرافیان خود با فتح منطقه‌ی ثروتمند شروان، تأکید می‌کند (سومر، ۱۳۷۱: ۲۸؛ پارسادوست، ۱۳۷۵: ۲۵۷-۲۵۸).

### ۳. تحرکات نظامی اسماعیل پیش از درافتادن با شروانشاهان

اسماعیل پیش از ورود به جنگ با شروانشاه، در مسیر خود به قصد تنبیه و مجازات برخی سرکشان، فرماندهانش را اعزام کرد. این اقدامات نظامی، علاوه بر اینکه غنایمی برای سپاه فراهم کردند، به دلیل به تبعیت واداشتن برخی از حکام، نوعی آمادگی نظامی نیروهای اسماعیل، پیش از حمله به شروان به شمار می‌رفتند. برخی از اقدامات نظامی اسماعیل عبارت‌اند از:

۱. خلفاییک را برای حمله به گرجستان، پس از اردو زدن در محلی به نام پاسین (موضعی نزدیک شروان) مأمور کرد (روملو، ۱۳۸۴: ۹۵۵/۲).
۲. الیاس بیگ ایغوت اوغلی را برای فتح قلعه‌ی شوره‌گل که منتش کوتوال آنجا بود مأمور کرد؛ زیرا منتش به کاروان قراچه الیاس، از پیروان صفویه که با همراهان خود از آسیای صغیر حرکت کرده بود و قصد پیوستن به اسماعیل را داشت، دستبرد زده بود و اموالشان را غارت کرده بود (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴/۴۵۳؛ روملو، ۱۳۸۴: ۹۵۵/۲). اسماعیل غنایم حاصل از این درگیری‌ها را در میان مریدان تقسیم کرد (خواندمیر، ۱۳۷۱: ۵۱؛ امینی، ۱۳۸۳: ۱۱۲) تا انگیزه‌ی آن‌ها را برای رویارویی با شروانشاه افزایش دهد. ونیزیان دیدارکننده از ایران، بارها از تقسیم غنایم توسط اسماعیل بین نیروها سخن گفته‌اند (زنو، ۱۳۸۱: ۲۶۵؛ آنجوللو، ۱۳۸۱: ۳۲۹؛ بازرگان ونیزی، ۱۳۸۱: ۴۳۲ و ۴۵۳).

۳. بیرام‌بیگ قرامانی را با گروهی از نیروهای تکه‌لو و ذوالقدر، به عنوان پیش‌قراول برای شناسایی و در اختیار گرفتن معابر ورودی و خروجی رود گر به منطقه‌ی شروان و جلوگیری از عبور احتمالی شروانیان از این معابر اعزام کرد. اسماعیل وقتی به کنار رود رسید، برای اینکه فرصت تجهیز سپاه و مقابله را از شروانشاه بگیرد، منتظر ساخت پل نشد و سپاهیان خود را از رودخانه گذراند (روملو، ۱۳۸۴: ۲/۹۵۵؛ امینی، ۱۳۸۳: ۱۱۶-۱۱۸).

۴. عده‌ای از نیروهای خود را برای سرکوب مردم شکی که دست به طغیان و تمرد زده بودند، فرستاد (روملو، ۱۳۸۴: ۲/۹۵۶).

۵. اخبار و اطلاعاتی از وضعیت دفاعی و آمادگی نظامی شروانشاه توسط یک سوار که از سمت شروان می‌آمد به دست آورد (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴/۴۵۶-۴۵۹؛ روملو، ۱۳۸۴: ۲/۹۵۶).

۶. از موضع گرفتن شروانشاه با سپاه خود در قلعه‌ی قَبَله که بسیار مستحکم و رفیع بود و مورخان آن را به عظمت توصیف کرده‌اند، باخبر شد (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴/۴۵۶؛ امینی، ۱۳۸۳: ۱۲۱؛ خواندامیر، ۱۳۷۰: ۵۳).

۷. قلی‌بیگ بایریدی، ملقب به چُش (جوش) میرزا را در رأس گروهی برای فتح شابران و اعلام خبر رسیدن اسماعیل به مردم، فرستاد (امینی، ۱۳۸۳: ۱۲۴).

اسماعیل با اقدامات بالا، خود را به شروان رساند و آماده‌ی نبردی سرنوشت‌ساز با رقیبی شد که بر یک دولت محلی حکومت می‌کرد.

#### ۴. نبرد جیانی، غلبه‌ی اسماعیل بر فرخ‌یسار

اسماعیل که روز بعد از فتح شابران به شروان رسید، بر خلاف تصور امرای لشکر، به سوی قلعه‌ی قَبَله که محل استقرار شروانشاه بود، لشکرکشی نکرد و به سرعت از شابران به سوی شماخی، تختگاه شروانشاه، رهسپار شد. اسماعیل با این ترفند نظامی می‌خواست شروانشاه را وادار کند از قلعه بیرون آید تا در محیطی مناسب با او بجنگد. با این روش نقشه‌ی فرخ‌یسار خنثی شد؛ زیرا او برای در امان ماندن خود و مجبور کردن اسماعیل به محاصره‌ی

طولانی مدت قلعه که نتیجه‌ی آن ناکامی وی در پیروزی و انصراف از درگیری بود، در این قلعه موضع گرفته بود (امینی، ۱۳۸۳: ۱۲۴-۱۲۵).

شرح این لشکرکشی به طور مفصل در متون تاریخی عصر صفویه آمده است. ادامه‌ی این پیشروی از این قرار است که اسماعیل به شماخی رسید؛ اما مردم از ترس هجوم صوفیان صفوی، شهر را تخلیه کرده و در کوهستان‌های اطراف پناه گرفته بودند. پس از دو روز توقف در شماخی، اسماعیل دریافت که در این فاصله، فرخ‌یسار از قلعه‌ی قبله خارج شده و در جنگل‌های میان قلعه‌ی گلستان و حصار بیگرد (بیگرد، در سه فرسنگی شمال شماخی) سنگر گرفته است. اسماعیل بلافاصله شماخی را ترک کرد و به محل استقرار شروانشاه رفت. در اینجا شروانشاه به اشتباه خود در ترک قلعه و تدبیر اسماعیل پی برد. او که سراسیمه شده بود و سررشته‌ی تدبیر از دستش به در رفته بود، مرتکب دومین اشتباه نظامی شد و تصمیم گرفت خود را به قلعه‌ی گلستان برساند و با نیروهای خود که مشکل از بیست هزار سواره و هفت هزار پیاده بودند، با نیروهای قزلباش که آمار آن را هفت هزار نفر گفته‌اند، به مقابله پردازد. به این ترتیب او در کمند تدبیر نظامی اسماعیل افتاد؛ زیرا اسماعیل با مشاوره‌ی صوفیان خود که شناخت خوبی از این منطقه داشتند، نیروهای اندک خود را به دو قسمت تقسیم کرد و قسمتی را به سمت شمال فرستاد و دسته‌ی دیگر را از سمت جنوب روانه‌ی جنگ با فرخ‌یسار کرد. شروانیان که از حصار خود خارج شده بودند و می‌خواستند به قلعه‌ی گلستان بروند، در محلی به نام جیانی نزدیک همان قلعه، با نیروی قزلباش درگیر شدند. در این درگیری فرخ‌یسار توسط صوفیان صفوی کشته شد و سرش را بردند و پیش پای اسماعیل انداختند. تعداد زیادی از سپاهیان شروانی نیز کشته شدند و صوفیان از سر آن‌ها کله‌منار ساختند. بنا بر یک روایت، سر فرخ‌یسار را با جسد همراه کردند و سوزاندند (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴/۴۵۶-۴۵۹؛ امینی، ۱۳۸۳: ۱۲۶-۱۳۹؛ روملو، ۱۳۸۴: ۲/۹۵۶-۹۵۸).

## ۵. عوامل پیروزی اسماعیل و پیامدهای آن

بی‌تدبیری نظامی فرخ‌یسار و مفتون شدن به کثرت نیرو، در شکست او و پیروزی اسماعیل در جنگ جیانی تأثیر داشت. تدابیر نظامی اسماعیل و بیرون کشاندن شروانشاه از حصار و ناگزیر ساختن او به مصاف در میدان نبرد که به کشته شدن وی منجر شد، در این پیروزی بی‌تأثیر نبوده است؛ اما عامل مهم پیروزی، جسارت و غیرت صوفیان و اطاعت کامل آن‌ها از فرامین شیخ و مرشدشان، اسماعیل بود که در همه‌ی زمینه‌ها حاضر به جانبازی و از خود گذشتگی بودند. این اطاعت و سرسپردگی را می‌توانیم از روایتی دریابیم. در این روایت از زبان جلودار محمد یوزباشی روملو نقل شده است که صوفیان بعد از این فتح، در پاسخ به درخواست اسماعیل که غنیمت برداشتن از شروانیان را منع کرده بود، حتی اسب و استر آن جماعت را در آب انداختند. جلودار محمد می‌گوید که از خزانه‌ی پادشاه شروان کیسه‌ی جواهری سر به مهر به دست من افتاد و وسوسه شدم که آن را حفظ کنم؛ اما نتوانستم خلاف امر مرشد نمایم و آن را در آب انداختم (منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۱۵؛ قمی، ۱۳۸۳: ۱/۶۲). در روایت دیگری آمده است: «شهرت تمام دارد» که در روز جنگ، غازیان خورجین‌های اسباب خود را در پای درختی روی هم ریختند، پس از پایان گرفتن جنگ، به واسطه‌ی امانت و دیانتی که نیروها داشتند، هر کس همان که متعلق به خود بود برداشت و چیزی از کسی کم نشد (منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۱۴؛ قمی، ۱۳۸۳: ۱/۶۲؛ غفاری، ۱۳۴۳: ۲۶۵).

هرچند به آب ریختن غنایم با گزارش‌هایی که حاکی از تقسیم غنایم فراوان این جنگ بین غازیان صفوی بود مغایرت دارد، در صورت ساختگی بودن، ذهنیت مریدان را نسبت به دستور مرشد خود نشان می‌دهد که حتی در خفا هم آن را لازم‌الاجرا می‌دانستند. نمونه‌ی دیگری از این اطاعت‌پذیری در *جوهر الاخبار* بدین شکل نقل شده است که وقتی سفیر عثمانی در مراغه به حضور شاه اسماعیل رسید، اسماعیل برای نمایش میزان سرسپردگی مریدانش فرمان داد که هر کس پادشاه خود را دوست دارد از مناری که در مراغه بود خود را بیندازد. در زمان اندکی تا صد نفر خود را انداختند و نوبت به یکدیگر نمی‌دادند تا اینکه با شفاعت سفیر این کار متوقف شد (منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۱۵).

در گزارش‌های ونیزیان، با همه‌ی آشفتگی و گاه‌گرافه‌هایی که دارند، می‌توانیم از نگرش مریدان به شاه اسماعیل و جایگاه قدسی او در پندار آنان آگاه شویم. آنجوللو گزارش می‌دهد که این شاه را به‌خصوص سپاهیان‌ش می‌پرستند و بسیاری از آنان بی‌جوشن و زره می‌جنگند، از مردن در راه سرور خود خرسندند و با سینه‌های برهنه به میدان جنگ می‌روند و فریاد می‌زنند: شیخ، شیخ (آنجوللو، ۱۳۸۱: ۳۴۴). یکی دیگر از ونیزیان می‌نویسد: «این صوفی را مردم کشورش مانند معبودی دوست دارند و تکریم و تعظیم می‌کنند، به‌خصوص سپاهیان‌ش که بسیاری از آنان بی‌زره به جنگ می‌روند و انتظار دارند که اسماعیل در پیکار نگهدار ایشان باشد. همچنین کسان دیگر هستند که بی‌زره و جوشن به جنگ می‌روند و راضیند که در راه پادشاه خود کشته شوند» (بازرگان ونیزی، ۱۳۸۱: ۴۵۶).

نبرد جیانی برای اسماعیل پیامدهای زیر را داشت:

۱. به غنایم سرشاری دست یافت که بنیه‌ی مالی نیروهای او را تقویت کرد و انگیزه‌ی نظامی آن‌ها را برای عملیات بعدی افزایش داد. میزان این غنایم آنقدر بود که «هریک از افراد لشکر با غنیمتی لایق و نصیبی درخور عازم و ثاق خود گشته به فراغت مشغول گردید» و به تعبیر صاحب فتوحات شاهی، محاسبان و مستوفیان از محاسبه و برآورد آن عاجز ماندند (امینی، ۱۳۸۳: ۱۳۸).

۲. با ورود اسماعیل به شماخی، «سادات و قضات و موالی و اهالی و اشراف و اعیان» به استقبال او آمدند و «در تخت شروان مقام و آرام گرفت» (روملو، ۱۳۸۴: ۲/۹۵۸).

۳. اسماعیل با این پیروزی، علاوه بر گرفتن انتقام پدر و نیای خود، مملکتی را فتح کرد که از زمان‌های قدیم در دودمان شروانشاهان از استقلال‌ی معین برخوردار بود؛ گرچه تحت تابعیت قدرت‌های مختلف قرار داشت (رویمر، ۱۳۸۰: ۲۸۲).

۴. تلاش‌های شیخ ابراهیم، مشهور به شیخ شاه، پسر فرخ یسار را در بازگرداندن قدرت شروانشاهان بی‌نتیجه کرد. شیخ شاه هنگام شکست سپاه شروان از جنگ گریخت و به شهرنو در کنار دریا، در جزیره‌ای محکم پناه برده و در پی جمع‌آوری سپاه و تجهیز آن‌ها برای مقابله با نیروهای صفوی بود (روملو، ۱۳۸۴: ۲/۹۵۸). بنا بر گزارشی، فرار شیخ شاه

در پی اختلاف با پدرش در صحنه‌ی عملیات صورت گرفت (امینی، ۱۳۸۳: ۱۴۱). اسماعیل، خادم‌بیگ خلفا را مأمور سرکوب و دستگیری شیخ شاه کرد؛ اما پیش از رسیدن وی به شهرنو، شیخ شاه با کشتی‌هایی که از پیش تهیه کرده بود به گیلان گریخت (روملو، ۱۳۸۴: ۲/۹۵۸). مردم شهرنو که از او ناراضی بودند، به استقبال خادم‌بیگ رفتند و توانستند از غارت شهر جلوگیری کنند. اسماعیل نیز مردم شهرنو را مورد نوازش و محبت خود قرار داد، خادم‌بیگ خلفا را به حکومت این شهر گماشت و سپس رهسپار محمودآباد شد (امینی، ۱۳۸۳: ۱۴۰-۱۴۲؛ خواند امیر، ۱۳۷۰: ۵۶-۵۷؛ خورشاه، ۱۳۷۹: ۱۲).

## ۶. اقدامات اسماعیل پیش از درافتادن با شیخ شاه

اسماعیل در ایام توقف در اردوگاه زمستانی محمودآباد، پیش از درافتادن با شیخ شاه یا درگیری ناخواسته با الوند آق‌قویونلو، کارهای زیر را انجام داد:

۱. از اوضاع داخلی حریف ترکمنی با اعزام امیر موسی خلیفه، از مریدان قدیمی پدرش به تبریز، برای خرید و تأمین تجهیزات نظامی، در پوشش تعزیت‌گویی به الوند به دلیل فوت برادرش محمدی و خواستگاری خواهر او، باخبر شد (امینی، ۱۳۸۳: ۱۴۶).

۲. وزیر دولت ترکمنی، امیر زکریا تبریزی گججی، فرزندزاده‌ی شیخ محمد گججی را که سال‌ها وزیر آق‌قویونلو بود، پذیرفت. پیوستن وی به اسماعیل نشان می‌داد اوضاع آشفته‌ی داخلی ترکمنان و رسیدن افول قدرتشان، بر صاحب‌منصبان آنان نیز پوشیده نمانده است. اسماعیل قدم او را با نیت درونی خود که تصرف آذربایجان بود موافق یافت و او را «کلید آذربایجان» خواند و منصب وزارت دیوان اعلی را بدو داد (قزوینی، ۱۳۶۳: ۳۹۳-۳۹۴؛ [بی‌نا]، ۱۳۳۴: ۳).

۳. باکو را به دلیل تمرد مردم شهر از پرداخت خراج و جلوگیری از ورود فرستادگان اسماعیل به قلعه‌ی باکو، تصرف کرد. احتمالاً استحکامات و تسخیرناپذیری قلعه در بی‌اعتنایی آنان به عاملان اسماعیل بی‌تأثیر نبوده است. آنان حتی برای اظهار اطاعت از اسماعیل هم کسی را نفرستاده بودند. وصف این قلعه در گزارش‌های مورخان عصر صفوی با اعجاب و شگفتی همراه است. «حصاری بود موصوف به حصانت و معروف به متانت»

(روملو، ۱۳۸۴: ۲/ ۹۵۸) که «دست هیچ صاحب شوکتی به دامن خاکریز آن نمی‌رسد» (منشی، ۱۳۷۷: ۱/ ۴۶). این «قلعه‌ی گردون‌شمال» چهار دروازه داشت که سه دروازه‌ی آن به دریا و یک دروازه‌ی آن به صحرا منتهی می‌شد. قلعه از سوی صحرا حصار بلند سنگی داشت که دور آن را با خندق محافظت می‌کردند و همین، ورود به شهر را غیر ممکن کرده بود (امینی، ۱۳۸۳: ۱۴۷؛ خورشاه، ۱۳۷۹: ۱۳؛ خواندامیر، ۱۳۷۰: ۵۷). از دفاین و خزاین شروانشاهان در همین قلعه نگهداری می‌کردند. نیروهای قزلباش قلعه را محاصره کردند؛ اما به دلیل استحکام قلعه و مقاومت اهالی، نتوانستند کاری کنند. با فرارسیدن بهار، اسماعیل عازم باکو شد. ابتدا سعی کرد به شیوه‌ی مسالمت‌آمیز و راه حل سیاسی به قضیه پایان دهد و بر این اساس کسی را نزد همسر غازی (قاضی) بیگ، پسر فرخ‌یسار که حاکم قلعه بود، فرستاد تا با نصیحت و اندرز او را وادار به تسلیم کند؛ اما او فرستاده را کشت. سپس ابوالفتح بیگ که از جانب قاضی بیگ داروغه‌ی باکو بود، نزد این زن رفت و به او درباره‌ی عاقبت مخالفت با اسماعیل میرزا هشدار داد؛ ولی او داروغه را نیز کشت (روملو، ۱۳۸۴: ۲/ ۹۵۹).

چون راه حل مذاکره نتیجه‌بخش نبود، اسماعیل تصمیم گرفت قلعه را تصرف کند. دستیابی به قلعه تنها با نقب زدن از زیر حصار (همان) یا پر کردن خندق و ایجاد یک تپه به بلندای حصار که نیروها از فراز آن به درون راه یابند، امکان‌پذیر بود (خواندامیر، ۱۳۵۳: ۴/ ۴۶۲؛ خواندامیر، ۱۳۷۰: ۵۸-۵۹؛ امینی، ۱۳۸۳: ۱۵۱). بنا بر گزارش ایلچی نظام‌شاه، غازیان عظام «از هر طرف به انباشتن خندق و کندن نقب قیام و اقدام نمودند» (خورشاه، ۱۳۷۹: ۱۴).

سرانجام، نیروهای اسماعیل قلعه را تصرف کردند و عده‌ای را از دم تیغ گذراندند. مردم تسلیم شدند و عده‌ای از بزرگان شهر قرآن به دست گرفتند و امان خواستند و اسماعیل از آن‌ها گذشت. با دستور اسماعیل برای دلگرم کردن مریدان و حفظ وفاداری آن‌ها، همه‌ی دفاین و خزاین شروانشاهان را از قلعه به اردوگاه آوردند و بین نیروها تقسیم کردند. مردم شهر نیز مبلغ هزار تومان به رسم خونبها (در گزارش خواندامیر، ۱۳۷۰: ۵۹، مبلغ کلی به رسم پیشکش و ساوری) به خزانه‌ی اسماعیل پرداختند. پس از فارغ شدن از امور قلعه، به

دستور اسماعیل صوفیان به جست‌وجوی قبرهای ملوک آن دیار پرداختند و اجساد و استخوان کسانی را که نسبت به شیخ جنید دشمنی کرده بودند به آتش کشیدند و عمارت آن‌ها را با خاک یکسان کردند. قبر میرزا خلیل‌الله شروانشاه را شکافتند و جسد او را بیرون آوردند و سوزاندند. آن‌ها در گنبد این قبر مقدار زیادی زر یافتند (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴۵۹/۴-۴۶۲؛ روملو، ۱۳۸۴: ۲/۹۵۹-۹۶۰؛ امینی، ۱۳۸۳: ۱۵۱-۱۵۵). اسماعیل با این کار قدری از خشم و کینه‌اش نسبت به شروانشاهان را تسکین داد. اهمیت تصرف قلعه‌ی باکو به اندازه‌ای بود که می‌توان سقوط آن را با پایان اقتدار و عظمت شروانشاهان برابر دانست. این اتفاق مهر تأییدی بر سقوط حاکمان آن دیار بود.

۴. قلعه‌ی گلستان، یکی از مستحکم‌ترین قلعه‌های ولایت شروان را تصرف کرد. بسیاری از شروانیان، پس از کشته شدن فرخ‌یسار در این قلعه پناه گرفتند و قصد مقابله داشتند. اسماعیل این قلعه را محاصره کرد؛ اما به دلیل استحکامات آن، ورود به قلعه به آسانی امکان‌پذیر نبود. از سوی دیگر، افراد قلعه اعلام کرده بودند که به شرط تسلیم شدن قلعه‌ی بیقرد که پسر قاضی‌بیگ در آن بود و قلعه‌ی سرخاب که تحت امر قاضی‌بیگ، پسر فرخ‌یسار بود، دروازه‌ها را می‌گشایند (روملو، ۱۳۸۴: ۲/۹۶۰). اسماعیل به دلایلی از محاصره‌ی قلعه‌ی گلستان دست برداشت و تصمیم گرفت برای براندازی الوند میرزا آق‌قویونلو، به آذربایجان لشکر کشی کند.

دلایل انصراف اسماعیل از محاصره‌ی قلعه‌ی گلستان عبارت‌اند از:

۱. آگاهی از پیشروی سپاه الوند میرزا به سوی شروان (خواندمیر، ۱۳۷۰: ۶۱؛ خورشاه، ۱۳۷۹: ۱۴-۱۵): الوند میرزا سرگرم بودن اسماعیل در جنگ با شروانشاهان را فرصت مغتنمی برای حمله به او می‌دانست؛ زیرا آگاهی داشت که اسماعیل پس از فارغ شدن از تسخیر شروان به سوی آذربایجان خواهد آمد (قمی، ۱۳۸۳: ۱/۶۹). اسماعیل برای جلوگیری از احتمال اتحاد دوباره‌ی دو نیروی ترکمنی و شروانی، مانند زمان شیخ حیدر، از تصرف قلعه‌ی گلستان چشم‌پوشی کرد و در اواخر سال ۹۰۶ ه.ق برای رویارویی با الوند به سمت رود گر رفت. الوند میرزا در برابر نیروی پیش‌قراول اسماعیل، به فرماندهی قراپیری بیگ قاجار، به نخجوان عقب‌نشینی کرد. مأموریت دیگر قراپیری سرکوب حسن-



بیگ شکراوغلی بود که به قراجه داغ آمده بود و به مردم ستم می کرد. او نیز فرار کرد و به الوند پیوست (شیرازی، ۱۳۶۹: ۳۹).

۲. آگاهی اسماعیل از وضعیت آشفته‌ی الوند و دولت آق‌قویونلو و تصمیم وی برای حمله‌ی ناگهانی به الوند: وی با توقف عملیات خود در شروان و صرف نظر موقت از نقشه‌هایش در جنگ گرجستان، به سوی الوند لشکرکشی کرد. با پیشروی اسماعیل، الوند میرزا طی نامه‌ای از او خواست که به شروان بازگردد و خود حاکم آن ایالت باشد؛ اما اسماعیل این پیشنهاد را رد کرد (آبی‌نا، [۱۳۶۳: ۶۲]). سرانجام اسماعیل در شرور نخجوان با ارتش سی هزار نفره‌ی الوند روبه‌رو شد (اوایل ۹۰۷ ه. ق) که با شکست ارتش ترکمنی، الوند به ارزنجان گریخت و غنایم زیادی نصیب اسماعیل و نیروهایش شد (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴/۴۶۲-۴۶۶؛ امینی، ۱۳۸۳: ۱۵۷-۱۷۲).

۳. ترغیب اسماعیل به فتح آذربایجان توسط امیر زکریا کججی: او که از اوضاع داخلی آق‌قویونلو آگاهی داشت و پس از سال‌ها خدمت در دولت سلاطین ترکمنی از آن‌ها رویگردان شده بود، به اسماعیل پیوست (شیرازی، ۱۳۶۹: ۳۹).

۴. الهامات و «سروش عالم غیب»: بنا بر برخی گزارش‌ها، علت انصراف، الهاماتی بودند که اسماعیل پیش‌تر درباره‌ی این قلعه دریافت کرده بود (امینی، ۱۳۸۳: ۱۵۹-۱۶۰؛ خواندمیر، ۱۳۷۰: ۶۰-۶۱؛ قمی، ۱۳۸۳: ۱/۶۹). این گونه روایت‌ها که صدورشان از سوی خود اسماعیل بوده است، برای توجیه عقب‌نشینی از این محاصره ضروری بود تا تصویر ماورایی اسماعیل و قدسی‌پنداری شخصیت او به عنوان مراد، در اذهان مریدان که به او به عنوان یک منجی مُلهم از الطاف غیبی و «مؤید من عندالله» می‌نگریستند، خدشه نپذیرد.

۵. اعتقاد اسماعیل به صلاح نبودن محاصره‌ی طولانی: اسماعیل طولانی شدن محاصره را فرصت معتنمی برای الوند میرزا و سبب خستگی نیروهای خود می‌پنداشت. او تا همین جا توانسته بود شروانشاه را شکست دهد و انتقام جد و پدرش را بگیرد و از جنبه‌ی اقتصادی هم به حد کافی بی‌نیاز شده بود؛ از این رو تصمیم گرفت آرزوی دیرین اجداد خود را که تشکیل حکومت بود برآورده کند و رهسپار آذربایجان شد. او به پیروان خود، این حرکت

را نیز مانند لشکرکشی به شروان، به عنوان مأموریتی از سوی ائمه‌ی هدی معرفی کرد (روملو، ۱۳۸۴: ۲/ ۹۶۰).

اسماعیل پس از پیروزی در شرور در آغاز سال ۹۰۷ ه.ق (۱۵۰۱ م) وارد تبریز، پایتخت ترکمنان شد و پیش از آنکه به صورت نهایی به حیات آق‌قویونلو پایان دهد، در آنجا تاج‌گذاری کرد و به شاه اسماعیل ملقب شد. خطبه و سکه به نام دوازده امام و به القاب او مزین شد و مردم به مذهب اهل بیت گرویدند (شیرازی، ۱۳۶۹: ۳۹-۴۰؛ قزوینی، ۱۳۶۳: ۳۹۴؛ جناب‌دی، ۱۳۷۸: ۱۵۵).

## ۷. مناسبات شاه اسماعیل با شروانشاهان پس از تشکیل دولت صفویه

پس از تأسیس دولت صفویه به دست شاه اسماعیل اول در سال ۹۰۷ ه.ق (۱۵۰۲ م)، مناسبات صفویان و شروانشاهان بعد دیگری گرفت. از این تاریخ، رهبران صفویه در نقش پادشاهان ایران که شروان را جزئی از قلمرو خود می‌دانستند، با اولاد فرخ‌یسار که اینک دولت نسبتاً مستقل خود را از دست داده بودند و شاهزادگان تابع و خراج‌گزار شده بودند، روبه‌رو شدند. وضعیت کاملاً دگرگون شده بود. وارثان شروانشاهی اقتدار خویش از کف داده بودند و اولاد شیخ صفی که پیش از این پیشوایان طریقتی صوفیانه بودند، تخت سلطنت ایران را در اختیار داشتند و در پی اعمال حاکمیت خود بر شروان بودند. با اینکه گزارش لشکرکشی اسماعیل به شروان و درگیری او با فرخ‌یسار در متون تاریخی عصر صفویه به طور مفصل آمده است، در مورد حوادث بعدی شروان تا سال ۹۱۵ ه.ق (۱۵۱۰ م) که لشکرکشی دوم شاه اسماعیل به شروان رخ می‌دهد، آگاهی چندانی ارائه نشده است. شاید به دلیل رقابت‌های داخلی فرزندان فرخ‌یسار که هر یک برای مدت کوتاهی خود را شروانشاه نامیدند و تهدید خاصی در مورد صفویه انجام ندادند و از سوی دیگر شاه اسماعیل در حال پیروزی‌های پیاپی خود بر حکام داخلی بود، واقعه‌نگاران درباره‌ی شروان موضوع برجسته‌ای برای گزارش نداشته‌اند.

از ترکیب چند گزارش موجود در می‌یابیم که در سلسله‌ی شروانشاهان، پس از کشته شدن فرخ‌یسار که ۳۷ سال سلطنت کرد، ابتدا یکی از پسران او به نام بیرام‌بیگ در سال

۹۰۷ ه.ق شروانشاه شد که حکومتش دیری نپایید و پس از یک سال و نیم حکمرانی درگذشت. بعد از او، برادرش غازی بیگ حاکم شروان شد و او نیز حدود یک سال (۶ ماه هم نوشته شده است) حکومت کرد؛ همان کسی که همسرش از طرف وی در قلعه‌ی باکو در برابر نیروهای شاه اسماعیل مقاومت می‌کرد. غازی بیگ با شورش پسرش سلطان محمود روبه‌رو شد و بر اثر توطئه‌ی وی به قتل رسید. از آنجا که محمود فردی ستمکار و خونریز بود، مردم حکومت او را نپذیرفتند و عمویش شیخ ابراهیم، مشهور به شیخ شاه را به تخت شروانشاهی نشانادند. سلطان محمود فرار کرد و به شاه اسماعیل پناه برد. پادشاه صفوی نیرویی در اختیارش قرار داد؛ اما در سه ماهی که قلعه‌ی گلستان را در محاصره داشت کاری از پیش نبرد و به دست قره‌بیگ نامی از غلامانش کشته شد و سر بریده‌ی او را نزد شیخ شاه بردند. چون نیروهای قزلباش همراه او دچار آشفتگی شدند، شیخ شاه بر آنان شیخون زد و تارومارشان کرد. شیخ شاه که در سال ۹۰۸ ه.ق پادشاه شد، با فرستادن هدایایی برای شاه اسماعیل و پذیرفتن خراج توانست شروان را از گزند مجدد صفویان در امان نگه دارد. او توانست قدرت خود را تثبیت کند و از شاه اسماعیل تقاضای صلح کرد. شاه اسماعیل با او به مهربانی رفتار کرد و از جانب وی «به عنایت شاهی سرافراز شد» (قرمانی، ۱۴۱۲: ۲/ ۲۸۲-۲۸۳؛ شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۳۵؛ قزوینی، ۱۳۶۳: ۳۹۳).

در دوره‌ی حکومت شیخ شاه، بار دیگر در متون تاریخی از لشکرکشی دوم شاه اسماعیل به شروان در سال ۹۱۵ ه.ق سخن به میان آمده است؛ زیرا در ایامی که پادشاه صفوی مشغول درگیری با ملوک الطوائف و تصرف کشور بود، شیخ شاه که بر شروان حکومت می‌کرد، در صدد خودسری و تمرد برآمد، از پرداخت باج و خراج سالانه که وعده داده بود خودداری کرد و حاکم شروان را که شاه اسماعیل بر آنجا گمارده بود بیرون کرد. به تعبیر یکی از واقعه‌نگاران صفوی، شیخ شاه به پشتوانه‌ی «متانت قلاع و حصون» منطقه‌ی شروان و اعتماد بر «سپاه بی‌چند و چون» خود، در پی استقلال بود و با خدام شاه اسماعیل سلوک نداشت (جنابدی، ۱۳۷۸: ۲۲۴). با لشکرکشی شاه اسماعیل به شروان، شیخ شاه که تاب مقاومت نداشت، به قلعه‌ی بیقرد پناه برد و در آنجا به مقابله برخاست. چون قلعه بسیار مستحکم و استوار بود و به آسانی تصرف نمی‌شد، شاه اسماعیل

محاصره را رها کرد و به سمت باکو رفت. در این مسیر، کوتوال قلعه‌ی باکو و سپس کوتوال شابران با اطاعت از شاه اسماعیل، کلید قلعه‌های خود را به وی دادند. شاه اسماعیل پس از آن به سوی دربند رفت که حصار استوار و رفیع داشت و لشکر قزلباش در حوالی قلعه‌ی دربند فرود آمدند. با وجود درگیری بین محافظان قلعه و نیروهای صفوی، قزلباشان توانستند حصار را سوراخ کنند. محافظان قلعه ناگزیر خود را تسلیم کردند. شاه اسماعیل حکومت دربند را به منصوربیگ و حکومت مناطق دیگر شروان را به لله‌بیگ داد. شاه اسماعیل در همین سفر دستور داد جنازه‌ی پدرش، حیدر را که در طبرسران به خاک سپرده شده بود، به اردبیل ببرند و در مقبره‌ی اجدادی‌اش دفن کنند (روملو، ۱۳۸۴: ۲/ ۱۰۳۸-۱۰۳۹؛ امینی، ۱۳۸۳: ۳۱۷-۳۲۲). بنا بر گزارشی، شاه اسماعیل پس از تصرف دربند و شابران، فرمان داد که جمعی از اتراک بیات ساکن عراق را در دربند و شابران جای دادند تا به ملازمت حکام آنجا به سر برند (باکیخانوف، ۱۳۸۳: ۱۱۳).

مناسبات شروانشاهان با دولت صفوی، پس از لشکرکشی دوم شاه اسماعیل به شروان همچنان ادامه یافت. هرچند اداره‌ی ولایت شروان به لله‌بیگ سپرده شد، دولت شروانشاهی به حیات خود ادامه داد. شروانشاهان که ستیزه‌جویی با صفویان را بارها تجربه کرده بودند، شیوه‌ی خود را تغییر دادند و راه آشتی در پیش گرفتند و تا پایان حیات سیاسی دولت خود خراج‌گزاری صفویه را پذیرفتند. از نامه‌ای که سلطان سلیم عثمانی پس از فتوحات خود در مصر و سوریه (در ۱۲ جمادی‌الآخر سال ۹۲۳ ه.ق/ ۱۵۱۸ م) برای شیخ شاه نوشته است، درمی‌یابیم که وی پس از شکست سال ۹۱۵ ه.ق، بار دیگر قدرت یافت؛ به طوری که سلیم برای وی نامه نوشت و او را به مبارزه علیه دولت صفویه و تهیه‌ی علوفه و آذوقه برای سپاهیان در جنگ با صفویه دعوت کرد. سلیم شیخ شاه را تشویق کرد که «وظایف اجتهاد در تقدیم لوازم غذا و جهاد آن طایفه‌ی ظاهرالاحاد» مبذول دارد و هر کاری که می‌تواند بکند، امرای اطراف را با ارسال نامه فراخواند تا در قلع و قمع فتنه و فساد همکاری کنند و ارتباطش را با او از طریق ارسال پیوسته‌ی نامه و فرستاده، تنگاتنگ نگه دارد. شیخ شاه که از هوشیاری بی‌بهره نبود و قصد نداشت با دولت صفوی بجنگد و از سوی دیگر نمی‌خواست درخواست سلیم را هم بدون پاسخ بگذارد، با ارسال نامه‌ای،

هوشمندانه کوشید مسئله را دوستانه حل کند و از هجوم عثمانی به ایران جلوگیری کند؛ زیرا ممکن بود فرجام ناخوشایندی برای شروان داشته باشد. شیخ شاه در نامه‌ی خود وانمود کرد که از جانب شاه اسماعیل واسطه‌ی برقراری صلح و سازش است و از سلیم می‌خواهد که این درخواست را مورد توجه قرار دهد (فریدون بیگ، ۱۲۷۴: ۱/ ۴۳۲-۴۴۵؛ اسپناچی، ۱۳۷۹: ۲۱۸-۲۲۹؛ نوایی، ۱۳۷۰: ۲۸۸ و ۲۹۷).

از لحن نامه‌ی شیخ شاه برمی‌آید که در این ایام، شروانشاهان و صفویان توان مقابله با دولت عثمانی را نداشتند و تمام تلاش خود را به کار می‌گرفتند که از یورش عثمانی‌ها به ایران جلوگیری کنند؛ زیرا سلیم در سال ۹۲۰ ه.ق توانسته بود شاه اسماعیل و سپاه قزلباش او را در جنگ چالدران شکست دهد. ظاهراً پیروزی سلطان سلیم، این امیدواری را برای شیخ شاه ایجاد کرده بود که با سقوط صفویه، دولت شروانشاهی نیز بار دیگر حیات مستقل خود را تجربه می‌کند؛ زیرا در گزارشی آمده است: «در روز اول ماه شعبان سنه‌ی ۹۲۱، ایلچی شروانشاه بی‌قدرتی و فتور قزلباش را [به سلطان عثمانی] اعلام نمود و بنا به عادت قدیم یک پرده علم به چاوش‌باشی سابق شجاع‌بیگ داده به خان قرم و قپچاق فرستادند» (اسپناچی، ۱۳۷۹: ۱۳۹). برخی بر این عقیده‌اند که شیخ شاه زمانی برای برقراری مناسبات دوستانه با شاه اسماعیل اقدام کرد که از آمدن سلطان سلیم به ایران و کمک سلطان عثمانی مبنی بر پایان دادن به استیلای صفویان در شروان مأیوس شد. چون گفته‌های سلطان عثمانی را بی‌اساس دانست، برای حفظ مقام خود، بنای تملق نهاد و صلاح دید که با صفویان ارتباط دوستانه برقرار کند؛ از این رو به خدمت اسماعیل آمد (سال ۹۲۴ ه.ق) و عهد و پیمان را تازه کرد (اسپناچی، ۱۳۷۹: ۲۶۰؛ رحیم‌زاده صفوی، ۱۳۸۹: ۴۰۳).

شیخ شاه در سال ۹۲۳ ه.ق فرستادگانی با هدایا و پیشکش برای اعلام انقیاد و اطاعت به اردوی شاه اسماعیل در نخجوان فرستاد و از شاه طلب عفو و بخشش کرد و تعهد کرد که از آن پس نسبت به پادشاه صفوی وفادار بماند. اسماعیل که پس از شکست چالدران از روابط سلطان عثمانی با شیخ شاه و تحریک وی علیه صفویه آگاه شده بود، پیام صلح شیخ شاه را پذیرفت؛ زیرا احتمال می‌داد اتحاد بین شروان و عثمانی سرانجام خوبی برای صفویان در پی نداشته باشد. به این ترتیب شاه اسماعیل میرزا شاه حسین و کیل السلطنه را به

عنوان سفیر سیاسی و امیر جمال‌الدین محمد صدر را به عنوان چهره‌ی مذهبی راهی شروان کرد تا سوء تفاهات پیش آمده را برطرف کنند. شیخ شاه نیز برای بهبودی مناسبات سیاسی خود با صفویان، مقدم فرستادگان را گرامی داشت. در این ایام، فرستاده‌ی سیاسی شاه اسماعیل خاطر شیخ شاه را از جانب قزلباشان آسوده داشت و شیخ شاه پذیرفت که هرگز با شاه اسماعیل دشمنی نرزد و حتی اگر شاه اسماعیل خواست از قشلاق نخجوان به شروان برود، همکاری لازم را انجام دهد. صدر که بیشتر مأموریتی مذهبی بر عهده داشت، در این مدت توانست شبهاتی را که حاکم شروان در بعضی از مسائل مربوط به امامت و تشیع داشت، برطرف کند (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴/۵۵۶-۵۵۷؛ جنابدی، ۱۳۷۸: ۳۰۰-۳۰۲)؛ اما در متون تاریخی در مورد اینکه توانسته باشد شیخ شاه و عالمان و اهالی آنجا را به مذهب شیعه درآورد، مطلبی وجود ندارد. در گزارشی به‌روشنی آمده است: «میرجمال‌الدین محمد صدر و میرزا شاه حسین جهت اطمینان او [شیخ شاه] به شروان رفته هراسی که در خاطر او بود رفع به سوگند کرده باز آمدند» (شیرازی، ۱۳۶۹: ۵۶؛ غفاری، ۱۳۴۲: ۲۷۸).

بنا بر گزارشی، شیخ شاه همراه فرستاده‌های شاه اسماعیل پیشکش سخاوتمندانه‌ای برای او فرستاد و تعهد کرد که یکی از اولاد خود را نیز به خدمت او بفرستد تا در طول عمر خود ملازم رکاب و در سلک بندگان او در خدمت (به اصطلاح نوعی گروگان برای تضمین حسن رفتار او) باشد (جنابدی، ۱۳۷۸: ۳۰۲). در گزارش‌های دیگر آمده است که شیخ شاه به اتفاق فرستادگان پادشاه صفویه در قشلاق چخورسعد (در سال ۹۲۳ ه.ق) با هدایا به حضور شاه اسماعیل رفت و مورد انواع مراسم و تفقدات وی قرار گرفت و سپس به الکای موروثی خود بازگشت (غفاری، ۱۳۴۲: ۲۸۷؛ قمی، ۱۳۸۳: ۱/۱۳۹؛ واله، ۱۳۷۲: ۲۶۸-۲۶۹).

از این زمان که صفویان و شروانشاهان دوره‌ای از مناسبات حسنه و روابط مسالمت‌آمیز را در پیش گرفتند، برای تحکیم مبانی آن، علاوه بر حفظ رابطه‌ی دوستانه با اظهار اطاعت و پرداخت خراج و هدایا از سوی شروانشاهان، وصلت‌های خانوادگی نیز برقرار شد. هنگام مراجعت سفیران شاه اسماعیل از شروان، شیخ شاه طی پیغامی دختر شاه اسماعیل را برای

پسرش خواستگاری کرد و شاه اسماعیل درخواستش را پذیرفت. شیخ شاه پسرش خلیل را همراه بزرگان با هدایای فاخر راهی تبریز کرد. مراسم نامزدی خلیل و پری خان خانم با شکوه شاهانه برگزار شد. به این صورت رشته‌ی خویشاوندی صفویان و شروانشاهان، برای پی‌ریزی مناسبات دوستانه، تنیده شد (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴/۵۵۶). در تاریخ ایلچی نظام شاه، در وقایع سال ۹۲۵ ه.ق، از آمدن شیخ شاه به دربار شاه اسماعیل گزارش شده و آمده است که پیشکش نقدی و جنسی فراوانی تقدیم کرد و مورد لطف شاه قرار گرفت و شاه یکی از دختران خود را به ازدواج خلیل سلطان، پسر شیخ شاه درآورد و با این موصلت، حاکم شروان را سر فخر و مباهات به اوج آسمان رسید (خورشاه، ۱۳۷۹: ۷۳). در تکمله‌الخبار، تاریخ آمدن سلطان خلیل به درگاه شاه اسماعیل، سال ۹۲۸ ه.ق است (شیرازی، ۱۳۶۹: ۵۸).

مؤلف *روضه‌الصفویه*، نام این پسر را سلطان مظفر و فرزند ارشد شیخ شاه نوشته و می‌گوید که با هدایا و نامه‌ی پدر به حضور شاه اسماعیل رسید. در آن نامه شیخ شاه درخواست کرده بود که یکی از دختران شاه به ازدواج سلطان مظفر درآید. مظفر در منزل بناب مراغه به اردوی شاهی رسید و درخواست پدرش را به اطلاع شاه رساند. شاه اسماعیل تقاضا را پذیرفت و یکی از دختران خود را به عقد او درآورد. در ادامه‌ی این گزارش آمده است که چون مظفر در بازگشت، شرحی از عنایات و الطاف شاه اسماعیل را نسبت به خود به پدر گفت، شیخ شاه نیز برای دیدار با شاه اسماعیل راهی شد (جنابدی، ۱۳۷۸: ۳۱۶-۳۱۷). او در ماه رمضان سال ۹۲۷ ه.ق در بناب مراغه به اردوی شاه رسید و هدایای زیادی را که همراه داشت تقدیم کرد و بابت رفتارهای گذشته‌ی خود پوزش طلبید. شاه اسماعیل با او مهربانی کرد و با دادن خلعت و هدایا، ادامه‌ی حکومت او را بر شروان تأیید کرد. وی پس از مدتی توقف، اجازه گرفت و به شروان بازگشت (جنابدی، ۱۳۷۸: ۳۲۱؛ شیرازی، ۱۳۶۹: ۵۷).

این وصلت‌ها با ازدواج شاه اسماعیل با دختر شیخ شاه ادامه یافت. درباره‌ی این ازدواج در گزارشی آمده است که پس از مخالفت شیخ شاه با صفویه، چون شاه اسماعیل به سوی شروان رفت، شیخ شاه بنا بر مشورت بزرگان شروان برای ادای احترام و اطاعت به حضور

شاه اسماعیل رسید و در همان جا پیشنهاد ازدواج با دختر خود را به شاه داد و او نیز رضایت داد و به پاسخ خدمات شیخ شاه، حکومت شروان را به او بازگرداند ([بی‌نا]، ۱۳۶۳: ۵۸۸؛ [بی‌نا]، ۱۳۸۴: ۶۱۰-۶۱۱؛ استرآبادی، ۱۳۶۶: ۵۲). در گزارش دیگر که واقعه‌نگار آن از معاصران شاه اسماعیل است، آمده است که در سال ۹۲۹ ه.ق شاه اسماعیل فرستادگانی را همراه با هدایای گوناگون برای خواستگاری نزد شیخ شاه شروانشاه فرستاد و شیخ شاه نیز با افتخار آن را قبول کرد و امیر جمال‌الدین محمد (صدر) به وکالت از شاه اسماعیل، دختر را به عقد پادشاه درآورد و او را از شروان به تبریز برد (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴/۵۹۹-۶۰۲).

نتیجه‌ی این وصلت‌ها دو سویه بود. شروانشاه توانست هم خود را از شر حملات قزلباشان مصون دارد و هم در صورت حمله‌ی احتمالی قدرت‌های دیگر به شروان، پشتیبان مناسبی داشته باشد. اسماعیل نیز شروان را خراج‌گزار خود کرد تا هم از اتحاد شروان با دولت عثمانی جلوگیری کند و هم از ثروت سرشار شروان بهره‌برد. شیخ شاه کوشید حوادث بعدی تأثیر بد بر روابط خوب او با شاه اسماعیل نگذارد؛ از این رو وقتی که مهترشاه قلی رکابدار که تحویل‌دار رکاب‌خانه بود، میرزا شاه حسین اصفهانی را که عهده‌دار منصب وکالت بود به قتل رساند (به دلیل اختلافات ترک و تاجیکی و کینه‌ی شخصی مهتر و اینکه وکیل مبلغ هفده هزار تومان نقد و جنس را که نزد مهتر بود از وی ستاند) و به شروان فرار کرد، او را دستگیر کرد و به دربار شاه اسماعیل فرستاد. شاه نیز مهتر را به غلامان میرزا شاه حسین داد تا او را بکشند (روملو، ۱۳۸۴: ۱۱۲۹/۲؛ [بی‌نا]، ۱۳۸۴: ۶۱۷-۶۲۱).

آخرین دیدار شروانشاه با شاه اسماعیل در سال ۹۳۰ ه.ق بود. وی در دامنه‌های کوه سبلان در منطقه‌ی گوک‌تپه، وارد اردوی شاه شد و به خدمت رسید و سپس به شروان بازگشت (شیرازی، ۱۳۶۹: ۵۹؛ قمی، ۱۳۸۳: ۱/۱۵۳). این دیدارها از سوی شیخ شاه برای ابراز اطاعت و حسن رفتار و تداوم رابطه‌ی نیک با صفویه انجام می‌شد و شاه اسماعیل نیز با رفتار مناسب به آن‌ها پاسخ می‌داد. اندکی بعد از آخرین دیدار، شیخ شاه پس از ۲۲ سال حکومت، در روز شنبه، هفدهم رجب سال ۹۳۰ ه.ق، از دنیا رفت و دو روز پس از آن، شاه



اسماعیل در گذشت (روملو، ۱۳۸۴: ۲/ ۱۱۳۳ و ۱۱۳۵؛ امینی، ۱۳۸۳: ۳۱۷-۳۱۸). پس از شیخ شاه، پسرش سلطان خلیل که با یکی از دختران شاه اسماعیل (پری خان خانم) ازدواج کرده بود و تحت حمایت شاه بود، توانست بر برادران غلبه کند و در شروان پادشاه شود. او مدت یازده سال و چندی (معاصر با شاه تهماسب اول صفوی) سلطنت کرد و در هفتم جمادی الاول سال ۹۴۲ ه.ق (۱۵۳۵ م) درگذشت. با مرگ وی شروان در اختیار تهماسب قرار گرفت (شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۳۵؛ قرمانی، ۱۴۱۲: ۲/ ۲۸۳؛ خاتون آبادی، ۱۳۵۲: ۴۵۵).

## ۸. نتیجه گیری

موقعیت جغرافیایی شروان، امکانات اقتصادی آن، هدف سیاسی اسماعیل برای جلوگیری از اتحاد شروانشاهان با آق قویونلوها و انگیزه‌ی روانی او برای گرفتن انتقام پدر و جد خویش از شاهان شروانی، مناسبات سیاسی - نظامی رهبر صفوی را با این دولت محلی رقم زدند. دولت‌هایی چون ترکمنان آق قویونلو و عثمانیان برای برانگیختن شروانیان در برابر شاه اسماعیل تلاش‌هایی کردند که نتیجه‌بخش نبودند. شاه اسماعیل با لشکرکشی به شروان علاوه بر اینکه قدرت سیاسی شروانشاهان را متزلزل کرد و فرخ‌یسار شروانشاهی را از بین برد، این ایالت مهم را در حوزه‌ی حاکمیت صفویه قرار داد و توان رزمی نیروهای خود را که در این فرصت بر تعداد آن‌ها نیز افزوده شده بود، در نبرد با شروانیان آزمود. این پیروزی عزم او را در براندازی دولت آق قویونلو و تصاحب تاج و تخت سلطنت ایران راسخ‌تر کرد. با اینکه مردم شروان به آسانی به حاکمیت صفویه تن نمی‌دادند و یک دوره‌ی پرتنش را در برابر شیوخ صفوی تا دو دهه از سلطنت اسماعیل اول از سر گذرانده بودند، شروانشاهان چاره‌ای نداشتند جز اینکه موضع ستیزه‌گرانه‌ی خود را نسبت به دولت صفویه تعدیل کنند و با برقراری رابطه‌ی مسالمت‌آمیز با پادشاه صفوی از تنش‌های موجود بکاهند. با این سیاست که از طریق دیدارهای دوستانه‌ی شیخ شاه و شاه اسماعیل و تبادل هدایا و انجام وصلت‌های خانوادگی تقویت شد، شروانشاهان با حفظ مقام و موقعیت شاهی خود در شروان، به صورت دولت تابع و خراج‌گزار صفویه درآمدند و ستیزه‌جویی‌های آنان با صفویان فروکش کرد. پس از مرگ شاه اسماعیل (۹۳۰ ه.ق)، این رابطه‌ی دوستانه در

دوره‌ی امارت سلطان خلیل، جانشین شیخ شاه (از سال ۹۳۰ تا ۹۴۲ ه.ق) با دولت صفویه ادامه یافت تا اینکه شاه تهماسب از ضعف و سستی شاهرخ، جانشین خلیل استفاده کرد و شروان را در سال ۹۴۵ ه.ق به قلمرو خویش افزود و به حیات سیاسی شروانشاهان و وضعیت خراج گزار بودن شروان پایان داد. تلاش‌های مدعیان بعدی شروانی در برابر حاکمیت صفویان نیز به نتیجه نرسید و ایالت شروان در شمار یکی از بیگلربیگی‌های صفویه در حاکمیت این دولت باقی ماند.

### منابع

- آنجوللو. (۱۳۸۱). «سفرنامه‌ی آنجوللو». **سفرنامه‌های ونیزیان در ایران**. ترجمه‌ی منوچهر امیری. چ ۲. تهران: خوارزمی.
- اسپناچی پاشازاده، محمدعارف. (۱۳۷۹). **انقلاب‌الاسلام بین الخواص و العوام**. به کوشش رسول جعفریان. قم: دلیل.
- استرآبادی، حسن بن مرتضی حسینی. (۱۳۶۶). **از شیخ صفی تا شاه صفی از تاریخ سلطانی**. به اهتمام احسان اشراقی. چ ۲. تهران: علمی.
- امینی هروی، امیر صدرالدین ابراهیم. (۱۳۸۳). **فتوح شاه‌ی**. تصحیح و تعلیق محمدرضا نصیری. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بازرگان ونیزی. (۱۳۸۱). «سفرنامه‌ی بازرگان ونیزی در ایران». **سفرنامه‌های ونیزیان در ایران**. ترجمه‌ی منوچهر امیری. چ ۲. تهران: خوارزمی.
- باکیخانوف، عباسقلی آقا. (۱۳۸۳). **گلستان ارم تاریخ شیروان و داغستان از آغاز تا جنگ‌های ایران و روس**. تهران: ققنوس.
- [بی‌نا]. (۱۳۳۴). **خلاصه‌التواریخ**. به تصحیح و تحشیه‌ی ابراهیم دهگان. اراک: فروردین.
- پارسادوست، منوچهر. (۱۳۷۵). **شاه اسماعیل اول پادشاهی با اثرهای دیرپای در ایران و ایرانی**. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- جنابدی، میرزاییگ حسن بن حسین. (۱۳۷۸). **روضه‌الصفویه**. به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

- خاتون آبادی، عبدالحسین الحسینی. (۱۳۵۲). **وقایع السنین و الاعوام**. تصحیح محمدباقر بهبودی. تهران: کتابفروشی اسلامیة.

- خزائلی، علیرضا. (۱۳۸۴). «صفویان و منطقه‌ی شروان بر مبنای روایت صفوه‌الصفاء». **مجموعه مقالات همایش صفویه در گستره‌ی ایران زمین**. به اهتمام مقصودعلی صادقی. تبریز: انتشارات ستوده. صص ۲۹۵-۳۰۰.

- خواند امیر، امیر محمود. (۱۳۷۰). **تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی**. تصحیح و تحشیه‌ی محمدعلی جراحی. تهران: گستره.

- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین الحسینی. (۱۳۵۳). **تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر**. به کوشش محمد دبیرسیاقی. ج ۴. چ ۲. تهران: کتابفروشی خیام.

- خورشاه‌بن قبادالحسینی. (۱۳۷۹). **تاریخ ایلچی نظام شاه**. تصحیح و تحشیه‌ی محمدرضا نصیری و کوئیچی هانه‌دا. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

- رئیس‌نیا، رحیم. (۱۳۸۰). **تاریخ عمومی منطقه‌ی شروان (در عهد شروانشاهیان)**. تهران: وزارت امور خارجه.

- رحیم‌زاده صفوی، علی‌اصغر. (۱۳۸۹). **زندگانی شاه اسماعیل صفوی: شرح جنگ‌ها و فتوحات**. تهران: دنیای کتاب.

- روملو، حسن بیگ. (۱۳۸۴). **احسن‌التواریخ**. تصحیح و تحشیه‌ی عبدالحسین نوایی. ج ۲. تهران: اساطیر.

- رویمر، هانس روبرت. (۱۳۸۰). **ایران در راه عصر جدید: تاریخ ایران از ۱۳۵۰ تا ۱۷۵۰**. ترجمه‌ی آذر آهنچی. تهران: دانشگاه تهران.

- زنو، کاترینو. (۱۳۸۱). «سفرنامه‌ی کاترینونزو». **سفرنامه‌های ونیزیان در ایران**. ترجمه‌ی منوچهر امیری. چ ۲. تهران: خوارزمی.

- سلماسی‌زاده، محمد. (۱۳۷۵). «شیروان در دوره‌ی صفویه». **ایران‌شناخت**. نامه‌ی انجمن ایران-شناسان کشورهای مشترک‌المنافع و قفقاز. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ش ۳. زمستان. صص ۱۱۱-۱۴۲.

- سومر، فاروق. (۱۳۷۱). **نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه‌ی دولت صفوی**. ترجمه‌ی احسان اشراقی و محمدتقی امامی. تهران: گستره.

- سیوری، راجر. (۱۳۷۲). **ایران عصر صفوی**. ترجمه‌ی کامبیز عزیزی. تهران: نشر مرکز.

- شیرازی (نویدی)، خواجه زین العابدین علی (عبدی بیگ). (۱۳۶۹). **تکمله الاخبار**. تصحیح و تعلیقات عبدالحسین نوایی. تهران: نشر نی.
- صالحی، کورش و محرم قلی زاده. (۱۳۹۱). «بررسی روابط خارجی شروانشاهان دربندی (ساله‌ی دوم)». **پژوهش‌های تاریخی**. س ۴۸. د جدید. س ۴. ش ۲ (پیاپی ۱۴). بهار. صص ۶۵-۷۸.
- غفاری قزوینی، قاضی احمد. (۱۳۴۲). **تاریخ جهان آرا**. با دیباجه‌ی حسن نراقی. تهران: حافظ.
- فریدون بیگ، احمد فریدون توقعی. (۱۲۷۴). **منشآت السلاطین**. استانبول [بی‌جا].
- قرمانی، احمد بن یوسف. (۱۴۱۲). **اخبار الدول و آثار الاول فی التاریخ**. درسه و تحقیق احمد حطیط و فهمی سعد. المجلد الثالث. بیروت: عالم‌الکتب.
- قزوینی، ابوالحسن. (۱۳۶۷). **فوائد الصفویه، تاریخ سلاطین و امرای صفوی پس از سقوط دولت صفویه**. تصحیح، مقدمه و حواشی مریم میراحمدی. تهران: مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- قزوینی، یحیی بن عبداللطیف. (۱۳۶۳). **لب التواریخ**. [بی‌جا]: بنیاد و گویا.
- قمی، قاضی احمد بن شرف‌الدین الحسین الحسینی. (۱۳۸۳). **خلاصه التواریخ**. تصحیح احسان اشراقی. ج ۱. چ ۲. تهران: دانشگاه تهران.
- [بی‌نا]. (۱۳۸۴). **عالم آرای شاه اسماعیل**. با مقدمه و تصحیح و تعلیق اصغر منتظر صاحب. چ ۲. تهران: علمی و فرهنگی.
- [بی‌نا]. (۱۳۶۳). **عالم آرای صفوی**. به کوشش یدالله شکری. چ ۲. تهران: اطلاعات.
- مستوفی، محمد محسن. (۱۳۷۵). **زبده التواریخ**. به کوشش بهروز گودرزی. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- منشی قزوینی، بوداق. (۱۳۷۸). **جواهر الاخبار**. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محسن بهرام‌نژاد. تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.
- منشی، اسکندربیک. (۱۳۷۷). **تاریخ عالم آرای عباسی**. تصحیح محمد اسماعیل رضوانی. ج ۱ و ۲. تهران: دنیای کتاب.
- مینورسکی، ولادیمیر فئودورویچ. (۱۳۸۷). **شاهان شروان و امیران دربند (روایتی از تاریخ‌الباب و ...)**. ترجمه‌ی محسن خادم. تهران: نشر کتاب مرجع.

- نوایی، عبدالحسین. (۱۳۷۰). **اسناد و مکاتبات تاریخی از تیمور تا شاه اسماعیل**. ج ۳. تهران: علمی و فرهنگی.

- واله اصفهانی، محمدیوسف. (۱۳۷۲). **خلدبرین (ایران در روزگار صفویان)**. به کوشش میرهاشم محدث. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

- ورجاوند، پرویز. (۱۳۸۷). **ایران و قفقاز (اران و شروان)**. تهران: قطره.